

مبانی انسان‌شناختی تربیت در نهج البلاغه

محمد عارف شریفی^۱

مقدمه

کتاب نهج البلاغه یک شاهکار ادبی در تعلیمات اسلامی است که در آن توجه به عزّت و کرامت انسان و سلامت عقل و روان از اهمیت بسزایی برخوردار است. سخنان حکمت‌آمیز این کتاب که با عقل و اندیشه آدمی سروکار دارند حقایق بسیار متعالی و معانی بسیار ژرفی را در مورد شناخت خدا، انسان، و جهان با فصاحت و بلاغت تمام بیان می‌کنند و آگاهی‌های ارزشمندی را در هریک از این زمینه‌ها ارائه می‌دهند. خطابه‌ها احساسات را کد انسان را در جهت ستیز با فساد و تباهی و بی‌عدالتی بر میانگیزند، و موعظه‌ها انسان را از خواب غفلت بیدار و خطراتی را که می‌توانند دل و روان آدمی را ضعیف و بیمار کنند یادآور می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت، که در بسیاری از خطابه‌ها، حکمت‌ها، و موعظه‌های نهج البلاغه توجه خاصی به عزّت و کرامت انسان، به سلامت عقل و روان، و به پاکی طبیعت و تمایلات آدمی مبذول شده است.

نهج البلاغه که به حق از آن به «اخو القرآن» یاد کرده‌اند؛ بی‌شک پس از قرآن کریم، گران قدرترین و جامع‌ترین میراث ارزشمند جهان اسلام است. مجموعه‌ای شامل اندیشه و گفتار انسانی کامل و وارسته که در تمام عرصه‌های زندگی پربار و پربرکت خویش چون خورشید درخشیده و شعاع آن بر همه پرتو

^۱ دانش‌آموخته سطح چهار حوزه و دانشجوی دکترای قرآن و علوم با گرایش تربیتی. مجمع آموزش عالی علوم انسانی:

mohammadarifsharifi@gmail.com

افکنده است، حال این خود انسانها هستند که یا از این خورشید بی غروب بهره برده به سعادت دنیا و عقبی برسند یا این که وانهند و به مشقت افتند. نهج البلاغه، منشور انسان سازی، منشور هدایت اجتماعی و سیاسی، دریای معرفت بیکرانه، حاوی مسائل بسیار عمیق خدانشناسی، حکمت های عمیق فلسفی، انسان شناسی همه جانبه، جهان بینی عرفانی و سلوک اجتماعی است و در یک کلام نهج البلاغه، منشور چگونه زیستن سعادت‌مندان و هدفمدار و شرافتمندان است.

در این نوشتار در پی شناخت مبانی انسان شناختی تربیت، در نهج البلاغه هستیم. ابتدا مفاهیم تبیین گردیده و در ادامه مبحث اصلی پیگیری خواهد شد.

مفاهیم

۱. تربیت

در کتب لغت برای واژه تربیت سه ریشه ذکر شده است؛ ربا، یربو؛ ربی، یربی، رب، یرب. در تمام این موارد نوعی پروراندن، رشد دادن و افزودن در معنای تربیت اخذ شده است. اما بیشتر ارباب لغت، تربیت را از ریشه رب، یرب گرفته و به تعریف آن پرداخته‌اند. راغب اصفهانی تربیت را از همین ریشه گرفته و به معنای دگرگون کردن گام‌به‌گام و پیوسته هر چیزی می‌داند تا به کمال مطلوب برسد. «رب؛ الرَّبُّ فی الأصل: التَّربیَّةُ، و هو إنشاءُ الشَّیْءِ حالاً فحالاً إلى حدِّ التَّمام، یقال رَبَّهٗ، و رَبَّاهُ و رَبَّهٗ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ج ۱، ص ۳۳۷).

در لسان العرب نیز تربیت از ریشه رب ذکر شده است و بر معلم و مربی رب اطلاق شده است: «الرَّبُّ یُطَلَّقُ فی اللُّغَةِ عَلَى الْمَالِكِ، وَ السَّیِّدِ، وَ الْمُدَبِّرِ، وَ الْمُرَبِّیِّ، وَ الْقَیِّمِ، وَ الْمُنْعِمِ قَالَ: وَ لَا یُطَلَّقُ غَیْرَ مُضَافٍ إِلَّا عَلَى اللَّهِ، عَزَّ وَ جَلَّ» (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۹۹).

۲. مبانی

لغت‌شناسان مبانی را جمع مبنی به معنی بنیاد، شالوده، بنیان، اساس، پایه و ریشه دانسته‌اند. (طریحی، ۱۴۰۸: ۱۴۱۲؛ دهخدا، ۱۳۰۱/۲۰۱۱۲ و...). به نظر می‌رسد کلمه‌ی مبانی به تدریج در استعمال محققان علوم به حوزه پیش‌فرض‌های کلان و اصول موضوعه کلامی و فلسفی علوم و حتی بر دلایل اثبات یک نظریه اطلاق شده‌است؛ نمونه آن طلاق مبانی بر علوم همچون تفسیر، فقه، حقوق، جامعه‌شناسی، تاریخ، جغرافیای سیاسی یا استعمال واژه مبنا در نظریه نسبیت انیشتین یا نظریه تکامل داروین است که شامل دلائل، مفاهیم اساسی و اصول کلی آن دانش و گاه با توسعه‌ای شامل اصول موضوعه کلامی و فلسفه‌های آنها می‌گردد؛ مثلاً مبانی فلسفی یا کلامی فقه یا مبانی اخلاقی حقوق و غیر آن دو.

ناصر کاتوزیان به گستردگی معنای مبنا در کتاب مبانی حقوق عمومی اشاره می‌کند: «واژه مبنا اندکی گسترده‌تر از معنای فلسفی آن به کار رفته‌است؛ یعنی، تنها بیان‌کننده دلیل الزامها و منشاء پنهانی تکالیف حقوقی نیست، بلکه به ستون‌های اصلی حقوق عمومی نیز می‌پردازد و در توضیح قلمرو و حاکمیت در آن نمودهای خارجی می‌کوشد.» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ص ۹).

البته پاتریس ژوردن در کتاب خود مبانی را دلایل حقوقی و جستجوی دلایل نظری قواعد حقوقی معنا کرده است. در این تعریف مبنا صرفاً به دلایل نظری یک قاعده یا علم توجه دارد. و در مقابل، برخی از محققان این کلمه را به تبیین در مورد ماهیت پدیده‌های مورد نظر منحصر کرده‌اند (شایان مهر، ۱۳۷۹: ص ۵۲۳). در این جا منظور از مبانی، اساس، پایه، ریشه و بنیاد و هرآنچه موجب پیدایش ساختار شیئی می‌گردد، می‌باشد.

مبانی انسان شناختی تربیت در نهج البلاغه

۱. انسان موجود دو ساحتی

انسان مرکب از روح و جسم است. بدن امرمادی و ظاهر انسان است اما روح غیر مادی و قسمت نامرئی وجود انسان است. اندیشمندان از هزاران سال پیش به دو بعدی بودن انسان و ترکیب وجود او از روح و بدن اشاره کرده اند. در پیدایش آدمی نخست بدن سامان می یابد و آنگاه روح افزای می گردد. قرآن کریم نخست مراحل شش گانه پیدایش بدن را ذکر می کند و بعد تعبیر «خلقا آخر» دارد که مراد روح انسان است: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (مؤمنون/۱۴). وجود جسم برای انسان امری بدیهی است و آیات و روایات زیادی بر آن دلالت دارد از جمله آیاتی که تعبیر به آب (فرقان/۵۴)، خاک (آل عمران/۵۹)، گل (اعراف/۱۲)، گل کبود (حجر/۲۶)، گل خشکیده (رحمن/۱۴)، آب جهنده (طارق/ ۵ و ۶)، نطفه (نحل/۴)، علقه (مؤمنون/۱۴)، مضغه (پیشین) و ... دارد. بنابراین بخش پیدا و آشکار وجود انسان بدن او است. و هرگز نمی توان آن را نادیده گرفت؛ لذا در نظام تربیتی اسلام بدن انسان مهم انگاشته شده و به عنوان یکی از مبانی و زیر ساخت های تربیت به شمار رفته است و برای سلامتی، توانمندی، تغذیه، بهداشت و درمان آن برنامه ریزی شده است. بعد دیگر انسان روح او است که نیز از منظر آیات و روایات امر مسلم و تردید ناپذیر است؛ چنانکه در قرآن کریم چنین می خوانیم: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ پس چون او را استوار برداختم و در آن از روح خود دمیدم، برای او در سجده درافتید.» (حجر/۲۹). از آیات مذکور و آیات دیگر به خوبی دو ساحتی بودن انسان استفاده می شود که از مبانی مهم انسان شناختی تربیت می باشد. امام علی (ع) در باره عجائب و شگفتی های خلقت انسان می فرماید: «ثم جمع من حزن الارض و سهلها و عذبها و سبخها

تربۀ سنہا بالماء حتی خلصت و لاطہا بالبلیۃ حتی لزبت فجبل منها صورۃ ذات احناء و وصول و اعضاء و فصول، اجمدها حتی استمسکت و اصلدها حتی صلصلت، لوقت معدودۃ و امد معلوم، ثم نفخ فیہا من روحہ...» سپس خداوند بزرگ خاکی از قسمت های گوناگون زمین از قسمت های سخت و نرم و شور و شیرین گرد آورد، آب بر آن افزود تا گل خالص و آمده شد و با افزودن رطوبت چسبناک گردید که از آن اندامی شایسته و عضو های جدا و به یکدیگر پیوسته آفرید. آن را خشکانید تا محکم شد خشکاندن را ادامه داد تا سخت شد تا زمانی معین و سرانجامی مشخص اندام انسان کامل گردید. آنگاه از روحی که آفرید بر آن دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد... (خطبه ۱). در این قسمت از سخنان امام بر هر دو ساحت انسان اشاره شده است، هم جسم و هم روح انسان و دو ساحتی بودن انسان به خوبی از این کلمات استفاده می شود. جایگاه جسم و روح در نهج البلاغه. « القلب مصحف البصر. » قلب کتاب چشم است. هرچه چشم می بیند در قلب ثبت می شود (حکمت ۴۹).

تأثیر متقابل روح و جسم: در نهج البلاغه در حکمتی آمده است « صحت الجسد من قلۃ الحسد » سلامتی تن در دوری از حسد است. حسد در این جا امر غیر مادی است (حکمت ۲۵۶). در خطبه‌ی چنین آمده است: «ان لكل ظاهر باطنا علی مثاله فماتاب ظاهره طاب باطنه و ما خبث ظاهره خبث باطنه» بدانکه هر ظاهری باطن متناسب با خود دارد آنچه ظاهرش پاکیزه، باطن آن نیز پاک و پاکیزه است. و آنچه ظاهرش پلید، باطنش نیز پلید است (خطبه ۱۵۴).

۲. تأثیر گذاری و تأثیر پذیری انسان.

از دیگر مبانی انسان شناختی تربیت، تأثیر گذاری و تأثیر پذیری انسان است. امام علی (ع) می فرماید: « فان المرء قد یسرہ درک مالم یکن لیفوتہ و یسوؤہ فوت مالم یکن لیدرک. » همانا گاهی انسان خشنود می

شود از چیزی که هرگز از دستش نمی رود و ناراحت می شود برای از دست دادن چیزی که هرگز به آن نخواهد رسید (حکمت ۲۲).

امام در نامه دیگری به فرزندش امام حسن چنین توصیه می کند: «...فانی اوصیک بتقوی الله و لزوم امره و عماره قلبک بذکره و الاعتصام بحبله... احی قلبک بالموعظه و امته بالزیاده» (نامه ۳۱). فرزندم همانا تو را به ترس از خدا سفارش می کنم که پیوسته در فرمان او باشی و دلت را به یاد خدا زنده کنی و به ریسمان او چنگ زنی... دلت را با اندرز نیکو زنده کن و هوای نفس را با بی اعتنائی به حرام بمیران. و در جای دیگری از همین نامه می فرماید: «و انما قلب الحدث کالارض الخالیة ما القیه فیها من شی قبلته فبادرتک با لادب قبل ان یفسر قلبک...» همانا قلب نوجوان مثل زمین کاشته نشده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود. پس در تربیت تو شتاب کردم پیش از آنکه دل تو سخت شود (همان).

۳. خردورزی

خداوند توانایی ویژه‌ای به نام عقل و خرد به انسان ارزانی داشته و آن را حجت باطنی او قرار داده است، بدین منظور که از این نیرو استفاده کند و آگاهی‌های خود را افزایش داده و به آن عمق بخشد و گفتار و رفتار و زندگی خود را بدان سامان دهد. در واقع عقل و خرد فصل ممیز انسان از سایر حیوانات به شمار می‌آید و معیار مسئولیت پذیری و ملاک ثواب و عقاب است. انسان از طریق عقل می‌تواند جهان را مسخر نموده و به ملکوت الهی راه یابد. قرآن کریم اساس سعادت و نجات از همه مشکلات را تعقل و خردورزی می‌داند که آیه به عنوان نمونه ذکر می‌شود: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» و گویند اگر شنیده بودیم و یا تعقل کرده بودیم در میان دوزخیان نبودیم (ملک/۱۰). این آیه شریفه ریشه ضلالت و بدبختی را گوش شنوا نداشتن و عدم تعقل و اندیشه دانسته است. در قرآن کریم بیش از سه صد آیه وجود دارد که انسان را به تفکر و تدبر و تعقل فرا می‌خواند. بر این اساس در نظام

تعلیم و تربیت اسلامی، تربیت عقلانی و پرورش قوه تفکر و اندیشه از مبانی اصلی تربیت به‌شمار می‌آید و باید در تمام عناصر و ارکان نظام تربیت به عنوان پایه اصلی تربیت در نظر گرفته شود و برای تحقق آن برنامه‌ریزی گردد. در واقع اساس و زیر بنای تربیت انسانی و معنوی و ملاک و معیار امر و نهی و ثواب و عقاب عقل و خرد انسان است. در نهج البلاغه نیز از آن یاد شده است. امام در وصف خردمند می‌فرماید: « هو الذی یضع الشئ مواضعه » خردمند و عاقل آن است که هر چیزی را در جای خود می‌نهد (حکمت ۲۳۵). در حکمت دیگر آورده است. « التودد نصف العقل » دوستی کردن نصف از خردورزی است (حکمت ۱۴۲). هم چنین حضرت می‌فرماید: « اذا تم العقل نقص الکلام » چون عقل کامل گردد سخن اندک شود (حکمت ۷۱).

راه شناخت خردمند: امام می‌فرماید: « لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه. » زبان عاقل پشت قلب او است و قلب احمق پشت زبانش قرار دارد (حکمت ۴۰). سید رضی می‌گوید این از سخنان ارزشمند و شگفتی آور امام است که عاقل زبانش را بدون فکر و مشورت رها نمی‌سازد اما احمق هرچه به زبانش آمد می‌گوید بدون فکر و دقت.

۴. رابطی روح و جسم

روح و جسم در عین حال که دو چیز است و جسم غیر از روح است، اما با هم ارتباط دارد. امام علی (ع) می‌فرماید: « ان هذه القلوب تملّ كما تملّ الابدان فأبتغوا لها طرائف الحکمة » این دل‌ها همانند تن خسته می‌شوند پس برای نشاط آن به سخنان تازه ی حکیمانه روی بیاورید (حکمت ۱۹۷). در حکمت دیگر می‌فرماید: « العجب لغفلة الحساد عن سلامت الاجساد. » شگفتا که حسودان از سلامتی جسم خود غافل مانده اند (حکمت ۲۲۵).

۵. فطرت

از دیگر مبانی انسان شناختی فطرت انسان است. البته برخی قبول ندارد که انسان دارای فطرت باشد ما براساس نظر قائلین به فطرت بحث می کنیم. فطرت واژه‌ای عربی از ماده (ف، ط، ر) است. «فطر» در عربی به معنی شکافتن و آفریدن ابتدائی و بدون سابقه، آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۲۵۸). و در قرآن به هر دو معنی به کار رفته است. (ابراهیم/۱۰) «افی الله شک فاطر السموات و الارض» و انفطار/۱ «اذا السماء انفطرت»). فطرت در اصطلاح، به گونه‌ای خاص از آفرینش اطلاق می‌شود که مخصوص انسان و غیر تقلیدی است. بدین صورت که نیازمند تمرین، و استاد نبوده، در همه زمان‌ها، مکان‌ها و برای همه ثابت می‌باشد؛ قابل شدت و ضعف است و مبدأ همه‌ی فضایل انسانی است (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۹). فطرت و فطریات اصطلاح‌های متعددی دارد اما آنچه منظور است، نحوه خاص آفرینش انسان است؛ «انسان فطرت دارد» به این معنی است که انسان مانند لوح سفید یا خمیر شکل یافته‌ای به دنیا نمی‌آید بلکه از آغاز بیش‌ها و گرایش‌های خدادادی خاصی را به همراه دارد که انتخاب‌ها و افعال او را در طول زندگی جهت می‌دهد. و منظور از «فطری بودن توحید» این است که انسان نسبت به تعالیم انبیا، لا اقتضا و خشتی نیست. در سرشت انسان، فطرت و تقاضایی است که بعثت انبیا پاسخگوی آن است. پیامبران الهی چیزی را عرضه داشته‌اند که بشر طبق سرشت خود در جست و جوی آن است (پیشین، ج ۳، ۶۰۲). یک سلسله میل‌ها و جاذبه‌های معنوی در انسان وجود دارد که در سایر موجودات نیست. این جاذبه‌ها به انسان امکان می‌دهد دایره فعالیت‌هایش را از مادیات توسعه دهد و تا افق عالی معنویات بکشانند. برخی از گرایش‌های فطری انسان عبارت است از: میل به حقیقت‌جویی و کمال‌یابی، میل به کرامت نفس و احترام، میل به آرامش، زیبایی دوستی، حب ذات و صیانت از نفس (جلب منفعت و دفع ضرر)، میل به خیر و فضیلت، تقدیس و پرستش موجود برتر، شکر و سپاس منعم که نوعی منفعت از او شامل انسان می‌شود (شیروانی،

۱۳۸۹: ۱۲۶). پرسش مهم در اینجا آن است که آیا انسان دارای ویژگی‌ای به نام فطرت است؟ و آیا قبول فطرت تأثیری بر تربیت انسان دارد؟ قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ سوگند به نفس آدمی و آنکه آن را منظم ساخت. سپس خیر و شر را به او الهام کرد.» (شمس/ ۸۷) استاد مرتضی مطهری در این زمینه می‌گوید: «اگر انسان دارای یک سلسله فطریات باشد، قطعاً تربیت او باید با در نظر گرفتن همان فطریات صورت گیرد» (مطهری پیشین، ۱۴). بنابراین، شناخت فطریات انسان، به یقین در تربیت او لازم است تا بتوان شیوه‌های تربیتی متناسب با آن اتخاذ کرد.

بنابراین فطریات انسان خدادادی، فرا حیوانی، قابل تجربه درونی، همگانی و از بدیهی‌ترین بدیهیات است. قرآن کریم می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ پس روی خویش را به سوی دین یکتاپرستی فرا دار، در حالی که از همه کیش‌ها روی برتافته و حق‌گرا باشی، به همان فطرتی که خدا مردم را بر آن آفریده است. آفرینش خدای - فطرت توحید - را دگرگونی نیست. این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» (رم/ ۳۰). در این آیه فطرت خداجوی بشر و بعضی از ویژگی‌های آن بیان شده است. طبق این آیه، یکتاپرستی و خداجوئی جزء آفرینش انسان‌ها است. و طبیعت انسان اقتضا می‌کند تا در برابر مبدأ غیبی که ایجاد، بقا و سعادت او را به دست دارد، خضوع کند و شئون زندگی‌اش را با قوانین واقعی جاری در عالم هستی، هماهنگ نماید. دین فطری که مورد تاکید قرآن و سایر کتب آسمانی است، همان خضوع و همین هماهنگی است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۸، ۲۹۹). همچنین طبق این آیه، همراهی و ملازمت انسان با آفرینش و خلقت خود، - همان آفرینشی که خداوند همه انسان‌ها را بر آن نوع آفریده است - با توجه کامل به دین مساوی و برابر است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ج ۱۲، ۲۸). دینی که خداوند توجه به آن را از ما می‌خواهد، تشریع مبتنی بر تکوین است. امام علی(ع) در خطبه ای خطاب به اصحابش می‌فرماید «... و اما البرائة فلا تتبرأوا منی فانی ولدت علی الفطرة و سبقت الی الايمان و الهجرة» و اما در دل هرگز از من

بیزاری نجوید که من بر فطرت توحید تولد یافته ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم تر بوده ام (خطبه ۵۷) در خطبه دیگر آمده است: « انّ افضل ما توسل به المتوسلون الى الله، الايمان به... و کلمه الاخلاص فانها فطره» همانا بهترین چیزی که انسانها می توانند به آن به خدای سبحان توسل جویند و نزدیک شوند، ایمان به خدا.... و یکتا دانستن خدا براساس فطرت انسانی است (خطبه ۱۱۰).

۶. اختیار انسان

انسان موجود مختار است و کارهایش را براساس علم و آگاهی بررسی کرده و انجام می دهد. پس بنا براین اختیار نیز از مبانی انسان شناختی تربیت است. اختیار در لغت به معنای «توانایی انتخاب درست از نادرست» است؛ (راغب اصفهانی، پیشین، ۳۰۱). در اصطلاح نیز به معنای آزادی در انجام افعال، به همراه آگاهی و توانایی بر انجام آن می باشد (حاجی ده آبادی، ۱۳۹۵: ۷۵). برای انجام یک فعل، اراده انجام دادن آن لازم است و برای اراده کردن باید ابتدا به تصور فعل، سپس تصدیق به نوعی فایده در آن پرداخت و اعتقاد به قدرت بر انجام آن فعل داشت تا شوق و میل به انجام آن در ما ایجاد شود. ارزش تمام کارهای اخلاقی انسان به وجود اختیار اوست؛ زیرا هرگز موجودی را بر آنچه استعداد و توانایی انجام آن را ندارد بازخواست نخواهند کرد. معمولاً انسان هایی که تنبل هستند و نمی خواهند خود را به زحمت بیندازند و به تزکیه نفس پردازند، می کوشند رفتارهای نادرست خود را به عوامل قهری نظیر خواست خداوند، جبر محیط یا ارثی بودن صفتی نسبت دهند تا از زیر بار سنگین مسئولیت شانه خالی کنند. امام علی (ع) می فرماید: « ان الله امر عباده تخییراً و نهاهم تحذیراً و کلف یسیراً و لم یکلف عسیراً.» خداوند سبحان بندگان خود را فرمان داد در حال که اختیار دارند و نهی فرمود تا بترسند. احکام آسمانی را واجب کرد و چیزی دشواری را تکلیف نفرمود (حکمت ۷۸).

در جای دیگر حضرت فرموده است: « یغلب المقدار علی التقدير حتی تكون آفة فی التدبیر » تقدیر الهی چنان در محاسبات ما چیره شود که تدبیر سبب آفت زدگی باشد (حکمت ۴۵۹).

۷. اجتماعی بودن انسان

اجتماعی بودن از دیگر مبانی انسان شناختی است. امام علی (ع) فرموده است « لیتأسّ صغیرکم بکبیرکم و لیرأف کبیرکم بصغیرکم و لا تكون کجفاء الجاهلیة » خردسالان شما باید از بزرگسالان شما پیروی کند و بزرگسالان شما نسبت به خردسالان تان مهربان باشند (خطبه ۱۶۶). و در جای دیگر می فرماید: « خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بکوا علیکم و ان عشتم حنوا الیکم » با مردم آنگونه معاشرت کنید که اگر مرید بر شما اشک ریزد و اگر زنده ماندید با اشتیاق سوی شما آید (حکمت ۱۰). امام علی (ع) در خطبه ی فرموده است: « اما بعد فقد جعل الله لی علیکم حقا بولایة امرکم و لکم علیّ من الحق مثل الذی لی علیکم فالحق اوسع الاشیا فی التواصف » پس از ستایش پروردگار برای من بر شما جهت سرپرستی حکومت حق است و برای شما همانند حق من حق تعیین فرموده است پس حق گسترده تر از آن است که وصف کنند (خطبه ۲۱۶). امام علی (ع) خطاب به فرمانده مصر محمد ابن ابوبکر می فرماید: « فأخفص لهم جناحک و ألن لهم جانبک و ابسط لهم وجهک و آس بینهم فی اللحظة و النظرة حتی لا یطعم العظما فی حیفک لهم، و لا ییأس الضعفاء من عدلک علیهم » با مردم فرو تن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش. در نگاه هایت و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوان ها در عدالت تو مأیوس نگردند (نامه ۲۷).

۸. عزت خواهی

از تمایلات فطری آدمی عزت خواهی و کمال جویی و شخصیت طلبی است. اصل جلب عزت و کمال و کسب آبرو، احترام و حیثیت اجتماعی بد نیست اما اگر درست مدیریت و هدایت نشود، به غرور و تکبر و قدرت طلبی افسارگسیخته می‌انجامد که امر نکوهیده است. قرآن کریم می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا؛ هرکس عزت و سربلندی می‌خواهد، عزت یکسره از آن خدا است» (فاطر/۱۰). اگر انسان می‌خواهد عزت داشته باشد، باید به گونه‌ای زندگی کند و اعمال و رفتار داشته باشد که نزد خداوند عزیز باشد زیرا تمام عزت نزد او است. در جای دیگر قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ؛ و راستی انسان سخت شیفته‌ی خیر است» (عادیات/۸). طبق فرموده علامه طباطبایی مراد از خیر در آیه شریفه مطلق خیر و کمال است که بیانگر یک واقعیت عینی در فطرت و ذات انسان است. آدمی به لحاظ ساختار وجودی خیر و کمال را می‌خواهد البته تا وقتی که به زخارف دنیا مواجه نگردد به کمال نهایی که قرب الهی است خواهد رسید. پس باید این میل فطری و حب ذات مبنای تربیت انسان قرار گیرد و جلو افراط و تفریط در آن گرفته شود. امام علی (ع) خطاب به مردم کوفه و سرزنش آنان بخاطر ترک جهاد، می‌فرماید: «افّ لكم لقد سئمت عتابکم بأرضیتیم با الحیاط الدنیا من الآخرة عوضاً، و بالذلّ من العزّ خلفاً؟» نفرین بر شما کوفیان که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم آیا به جای زندگی جاویدان قیامت به زندگی زود گذر دنیا رضایت دادید و بجای عزت و سربلندی بدبختی و ذلت را انتخاب کردید؟ (خطبه ۳۴).

۹. کرامت

از دیگر مبانی انسان شناختی کرامت است. نوع انسان به خودی خود کریم است؛ یعنی انسان از کرامت ذات برخوردار است. مجموعه‌ای از آیات و روایات آدمی را به دلیل روح الهی و عقل و فطرت، دارای کرامت ذاتی می‌داند. بر این اساس، کرامت و عزت و بزرگواری جزئی از سرشت انسان است (مطهری،

۱۳۸۶: ج ۲۲، ۶۶۶). به عنوان نمونه: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» (اسرا/ ۷۰) و «وَ أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِنْ سَأَفْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا. وَ لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا.» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). امام علی(ع) در وصیت به فرزندش امام مجتبی می‌نویسد: پسر من! نفس خود را گرامی و محترم بدار از این که به پستی دچار شود؛ زیرا اگر از نفس خود چیزی را باختی و از دست دادی، دیگر هیچ چیز نمی‌تواند جای آن را پر کند.

امام علی (ع) در باره شناخت اهل کرم می‌فرماید: «اولی الناس بالکرم من عرفت به الکرام» (حکمت ۴۳۶). شایسته ترین مردم به بزرگواری کسی است که بزرگواران را با او بسنجد. باز می‌فرماید: «الکرم اعطف من الرحم» (حکمت ۲۴۷). کرم بیش از خویشاوندی محبت آورد. از آیات و روایات دیگر نیز استفاده می‌شود که نوع انسان به دلیل چگونگی آفرینش از سوی خدای متعال واجد تکریم شمرده شده و به خودی خود کرامت دارد. بر این اساس کرامت از مبانی تربیت است و در تمام فرایند تربیت باید لحاظ شود.

منابع:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، نشر مکتبه آیه الله مرعشی، قم ۱۴۰۴ ق.
۲. ابن منظور، لسان العرب، چاپ بیروت، سال چاپ ۱۴۰۸ هـ چاپ اول جلد ۱۴.
۳. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن چاپ اول نشر تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱ هـ ش.
۴. حسینی، اقبال؛ نگاهی به آموزه های اخلاقی در نهج البلاغه، بی تا.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دمشق- سوریه، دارالقلم، ۱۴۱۶.
۶. سید حیدر آملی، تفسیر المحيط الاعظم والبحر الخفم، ج ۱، نشر مؤسسه البطاعه و النشر، چاپ اول سال ۱۴۱۴ ق.

۷. سید رضی، مقدمه نهج البلاغه.

۸. سید محمد مهدی جعفری، آموزش نهج البلاغه، ج ۱، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال ۱۳۷۳ ش.

۹. شایان مهر، علیرضا، دائره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، انتشارات مؤسسه کیهان چ اول ۱۳۷۹ ه. ش.

۱۰. شهید مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا قم، چاپ ۲، ۱۳۵۴.

۱۱. شیخ محمد عبده، مقدمه شرح نهج البلاغه، صفحه ۱۰، نشر المکتب الاعلام الاسلامی قم، سال ۱۳۷۵.

۱۲. طریحی، فخر الدین مجمع البحرين، چاپ سوم تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ه. ق.

۱۳. علامه حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، نشر قیام قم، سال ۱۳۷۲ ش.

۱۴. کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، نشر دادگستر، تهران، چاپ اول، پائیز ۱۳۷۷ ه. ش.

۱۵. ملا محمد، محمد رضا، «مجموعه کلیدهای تربیتی» ۱۳۷۹ ه. ش.

۱۶. نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المؤمنین (ع)، نشر آدینه سبز، چاپ

اول ۱۳۸۵